

ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی

مریم محمدی آرانی*

چکیده

درباره ختم ولایت مطلقه و مقیده، میان بزرگان و محققان عارف، اختلاف نظرهایی وجود دارد، به گونه‌ای که بعضی حضرت علی علیه السلام برخی حضرت مهدی علیه السلام یا حضرت عیسی علیه السلام یا حتی ابن عربی را خاتم ولایت می‌دانند. با استدلال دلایل عقلی و نقلی می‌توان گفت: صاحب ولایت مطلقه، حضرت علی علیه السلام و خاتم آن، حضرت مهدی علیه السلام است و امامان معصوم علیهم السلام همگی در ذات و صفات یک نور و یک حقیقت هستند و تفاوت آنان در ظهورها و شئونی است که براساس حکمت بالغه الهی در زمان‌های مختلف ظهور کرده‌اند. هر یک از اولیای خدا در عصر خود می‌تواند در اثر سیر و سلوک و طیّ مقامات، مظهر یکی از اسمای الهی شود. به بیان دیگر، ولایت مطلقه هم به حضرت علی علیه السلام و هم به حضرت مهدی علیه السلام ختم خواهد شد و ولایت خاصه، ختم ندارد؛ بلکه همیشه استمرار دارد و در هر زمان، شخصی از اولیای الهی که جزو ابدال و اوتاد به شمار می‌آید صاحب آن ولایت است.

واژگان کلیدی

ختم ولایت، ولایت، ولایت خاصه، ابن عربی، عرفان.

مقدمه

ابن عربی در برخی از کتاب‌ها و نوشته‌های خود، به‌ویژه در *الفتوحات المکیة* و *فصوص الحکم*، دربارهٔ مقام امیرالمؤمنین علیه السلام، ولایت، اولیا، خاتم الاولیا، خاتم الاولیاء محمدین و قطب، سخنانی ذکر کرده که سبب شده است عرفا در توضیح، شرح و تفسیر آن‌ها، دو دسته شوند: یک دسته، علامه قیصری و جندی و دستۀ دیگر، ملا عبدالرزاق کاشانی، سیدحیدر آملی، آقامحمدرضا قمشه‌ای و سیدجلال‌الدین آشتیانی. گفتنی است که در بحث مهم و حساس «ختم ولایت»، میان اصحاب شهودی و عرفانی، در تعیین خاتم ولایت مطلقه و مقیده، اختلاف‌نظرهای جدی و تفسیرهای اساسی وجود دارد، به‌طوری که بعضی خاتم ولایت مطلقه را حضرت عیسی علیه السلام و خاتم ولایت مقیده را ابن عربی، و برخی دیگر خاتم ولایت مطلقه را حضرت علی علیه السلام و خاتم ولایت مقیده را حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند. در ضمن، مراد ما از خاتم الاولیا این نیست که بعد از او ولی نباشد، بلکه مقصود کسی است که به *حَسَبِ حَيْطَةِ* ولایت و مقام اطلاق و احاطه، بر جمیع ولایات و نبوات محیط باشد. نزدیک‌ترین موجودات به حق را اصطلاحاً خاتم ولایت می‌نامیم که از آن به «ولایت خاصه» نیز تعبیر نموده‌اند.^۱ در این مقاله، مقام خاتم ولایت و مقام خاتم ولایت مطلقه و مقیده از دیدگاه برخی عرفا بررسی شده است.

تعریف ولایت

قیصری می‌گوید:

ولایت در اصطلاح اهل معرفت، حقیقت کلیه‌ای است که شأنی از شئون ذاتیهٔ حق، و منشأ ظهور و بروز و مبدأ تعینات و متصف به صفات ذاتیهٔ الهیه و علت بروز و ظهور حقایق خلقیه، بلکه مبدأ تعین اسمای الهیه، در حضرت علمیه است. حقیقت ولایت به مذاق تحقیق، نظیر وجود، متجلی در جمیع حقایق است. مبدأ تعین آن، حضرت احدیت وجود، و انتهای آن عالم ملک و شهادت است. سربان در جمیع حقایق از واجب و ممکن و مجرد و مادی است. ولایت به معنی قرب، درجات متفاوت و ظهورات مختلف دارد تا به مقام قرب حقیقت حق به اشیا منتهی شود که با جمیع مظاهر وجودی معیت قیومیه و سربانیه دارد.^۲

امام خمینی علیه السلام دربارهٔ حقیقت ولایت می‌فرماید:

ولایت تامه، عبارت است از فانی کردن رسوم عبودیت. پس این ولایت، همان ربوبیتی است که کُنّه عبودیت به شمار می‌رود.^۳
ولایت مطلقه علویه، همه شئون الهی است.^۴

ظهور الوهیت حقیقت خلافت و ولایت است و آن اصل وجود و کمال آن به شمار می‌رود و هر موجودی که حظی از وجود دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن که حقیقت و ولایت است، حظی دارد و لطیفه الهیه در سرتاسر کائنات _ از عوالم غیب تا منتهای شهادت _ بر ناحیه همه ثبت است و آن لطیفه الهیه، حقیقت وجود منبسط و نفس الرحمان و «حق مخلوق به» محسوب می‌شود که به عین، باطن خلافت ختمیه ولایت مطلقه علویه است.^۵

حقیقت ولایت در نزد اهل معرفت عبارت از «فیض منبسط مطلق» است و آن فیض، خارج از همه مراتب حدود و تعینات به شمار می‌رود و از آن به «وجود مطلق» تعبیر می‌شود و فطرت، به آن حقیقت متعلق است اما تعلق تبعی، چنانچه خود آن حقیقت، حقیقت مستظله است و آن را به «ظل الله» تعبیر کنند، و آن را مشیت مطلقه و حقیقت محمدیه و علویه دانند، و چون فطرت، فانی در کمال مطلق را خواهد، حصول آن حقیقت، که حقیقت ولایت است، حصول فانی در کمال مطلق محسوب می‌شود، پس حقیقت ولایت نیز از فطریات است؛ لذا در روایات شریفه «فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۶ _ یعنی فطرت خداوند، همان که خلق را بر آن آفریده است _ را گاهی به فطرت معرفت^۷ و گاهی به فطرت توحید^۸ و گاهی به فطرت ولایت^۹ و گاهی به اسلام تفسیر فرموده‌اند.^{۱۰}
امام باقر علیه السلام فرمود:

«فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»، لا إله إلا الله و محمد رسول الله و علی امیرالمؤمنین ولی الله را دربر می‌گیرد و تا این جا توحید است.^{۱۱}

این حدیث شریف، شاهی بر حرف ماست که ولایت از شعبه توحید است؛ زیرا حقیقت ولایت، «فیض مطلق» است و فیض مطلق، ظلّ وحدت مطلقه، و فطرت بالذات، متوجه کمال اصلی و به تبع، متوجه کمال ظلی است. پس معلوم می‌شود که معرفت توحید و ولایت، از امور فطری است.^{۱۲}

انواع ولایت

ولایت بر دو قسم است: عامه و خاصه. ولایت عامه، میان همه مؤمنان مشترک و عبارت است از قرب به حق که همه مؤمنان به لطف او قرینند؛ چراکه این‌ها را از ظلمت کفر بیرون آورده و به نور ایمان مشرف ساخته است. خداوند می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ...»^{۱۳} و ولایت خاصه،

مخصوص واصلان ارباب سلوک است، یعنی در مبتدیان و متوسطان از ارباب سلوک یافت نمی‌شود و عبارت است از فنای بنده در حق و بقای او به حق. فنای در حق، سقوط شعور است از غیر، و بقای به حق، شعور است به حق یا نبود شعور به غیر.^{۱۴}

از دیدگاه ابن عربی، ولایت بر سه قسم است: ولایت الهیه، ولایت بشریه و ولایت ملکیه. در واقع، دو مورد اخیر دو قسم ولایت الهیه‌اند و جز ولایت حق تعالی، ولایتی نیست.^{۱۵}

ولایت الهیه از سویی، یاری رساندن به ماسوی‌الله^{۱۶} و از سوی دیگر، تصدّی تکوینی عالم وجود است.^{۱۷} دایره شمول ولایت الهی، مثل همه صفات الهی، عمومیتی فراگیر دارد؛ یعنی در همه مخلوقاتش جاری است.^{۱۸} خداوند علاوه بر این ولایت عامه، بر بعضی بندگانش ولایت خاصه دارد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^{۱۹}. ولایت ملکیه نیز به معنای نصرت است، ملائک سه نوع (صنف) هستند: ملائک مهمیه، ملائک مستخره، ملائک مدبره.^{۲۱} ولایت بشریه بر دو قسم است: ولایت عامه و ولایت خاصه، در آرای عرفا، ولایت عامه حداقل به سه معنا استعمال شده است:

1. ولایت عامه به معنای تولّی و تصدّی بعضی از مردم بر بعض دیگر. گروهی از مردم می‌توانند مصالح گروه دیگر را تأمین کنند. این، تسخیر طرفینی است. برای مثال، هم شاه در تسخیر رعایاست و هم رعایا در تسخیر شاه هستند.^{۲۲}

2. ولایت عامه یعنی ولایت عموم مؤمنان صالح بر حسب مراتبشان.^{۲۳} از آن جا که قرب، امری اضافی است، دو طرف دارد؛ وقتی خداوند ولی مؤمنان باشد، مؤمنان نیز اولیای خداوند خواهند بود.^{۲۴}

3. ولایت عامه به معنای ولایت مطلقه.^{۲۵} مراد از ولایت عرفانی «ولایت بشریه خاصه» است و هرگاه در عرفان به شکل مطلق از ولایت یاد می‌شود، مراد از آن ولایت بشریه خاص است. مراد از ولایت بشریه خاص این است که عارف در سلوک معنوی خود، پس از طی سفر اول (سفر از خلق به حق)، به مقام رفیع «فنای در حق» برسد؛ تعینات نفسانیّه او به انوار خداوندی متجلّی و جهات بشری او در اقیانوس ربوبیت حق تعالی مستغرق شود.^{۲۶}

فنای سالک در حق، موجب می‌گردد که حق تعالی در او تجلّی کند و عارف متخلّق به صفات ربوبی، و با حق متحد شود؛ اتحاد رقیقه و حقیقه، و در نتیجه، متعیّن به تعینات ربانیه و به مقام «بقاء بالحق» و «صحو» بعد از «محو» نائل گردد. پس ولایت خاصه «فناء فی الله ذاتاً و صفتاً و فعلاً» و ولیّ «هو الفانی فی الله، القائم به، الظاهر بأسمائه و صفاته» است.^{۲۷}

رسیدن به مقام قرب الهی و وصول به مرتبه ولایت، تنها بهره سالکانی می‌شود که خانه دل را از همه رذایل و هواهای نفسانی پاک، و به جناب حق توجه کرده، از تمامی اغیار حق، بریده و یک‌سره دل به او سپرده باشند. دشواری رسیدن به چنین مقامی، باعث می‌شود تا آن را ولایت خاصه بنامند، یعنی مختص سالکان واصل و فانیان جمال حق.^{۲۸}

ابن عربی و ختم ولایت

ابن عربی در باب 73 فتوحات درباره مقام پیامبران می‌گوید:

الرسول ﷺ و لهم مقام النبوة والولاية والایمان، فهم اركان بيت هذا النوع، والرسول افضلهم مقاماً و اعلاهم حالاً ... و هم الاقطاب و الائمة و الاوتاد الذين يحفظ الله بهم العالم ... كما يحفظ البيت باركانه ... (البيت هو الدين و اركانه هي الرسالة و النبوة و الولاية و الایمان)... ذلك الرسول و هو القطب...؛^{۲۹}

مقام نبوت و ولایت و ایمان، از آن رسولان است و اینان ارکان خانه این نوع هستند و رسول از جهت مقام و رتبه، با فضیلت‌تر و برتر است ... و اینان اقطاب و اوتاد و ائمه‌ای هستند که خداوند جهان را به واسطه اینان حفظ می‌کند... (خانه، همان دین و ارکانش رسالت و نبوت و ولایت و ایمان است)... و این رسول همان قطب است...

ابن عربی در مورد ختم نیز می‌گوید:

او (خاتم) فقط در عرفان، یکی نیست؛ بلکه در کل عالم، یکی است و خداوند «ولایت محمدیه» را به او ختم می‌کند و در اولیای محمدیین، هیچ کس بزرگ‌تر و برتر از او نخواهد بود و سپس ختم دیگری هست که خداوند ولایت عامه را از آدم تا خاتم به آن ختم می‌کند؛ او عیسی ﷺ، خاتم الاولیا است.^{۳۰}

وی همچنین در باب 557 به معرفی ختم پرداخته و حضرت عیسی ﷺ را «ختم الرسل و الانبیاء» ذکر کرده و چنین سروده است:

ألا إن ختم الاولیاء رسول و لیس له فی العالمین عدیل
هو الروح و ابن الروح و الامّ مریم و هذا مقام ما الیه سبیل^{۳۱}
همانا خاتم الاولیاء، رسولی است که هیچ کس در عالم به او نمی‌رسد و همانند او کسی نیست. او روح و پسر روح و مادرش مریم است و به هیچ کس این مقام راه ندارد.

ابن عربی در *فصوص الحکم*، ذیل فص شیخی نوشته است:

و ليسَ هذا العلمُ إلَّا لخاتمِ الرسل و خاتمِ الاولياء و ما يراه أحد من الانبياء و الرسلِ إلَّا من مشكوة الرسول الخاتم و لا يراه احد من الاولياء إلَّا من مشكوة الولي الخاتم؛ حتى ان الرسل لا يرونه متى رأوه إلَّا من مشكوة خاتم الاولياء فان الرسالة و النبوة، اعنى نبوة التشريع و رسالته منقطعان، و الولاية لا ينقطع ابداً، فالمرسلون من كونهم اولياء لا يرون ما ذكرناه إلَّا من مشكوة خاتم الاولياء، فكيف من دونهم من الاولياء و ان كان خاتم الاولياء تابعاً فى الحكم لما جاء به خاتم الرسل من التشريع، فلذلك لا يقدر فى مقامه؛

این علم، خاصّ خاتم رسولان و خاتم الاولیاست و هیچ یک از انبیا و رسل آن را درک نکرده‌اند؛ مگر از طریق مشکات خاتم رسولان و همچنین هیچ یک از اولیا نیز آن را نمی‌توانند درک کنند؛ مگر به واسطه مشکات خاتم الاولیاء و یا حتی رسولان نیز آن را از طریق خاتم الاولیاء درک خواهند کرد، و نبوت (نبوت تشریع) و رسالت منقطع است ولی ولایت همیشه استمرار دارد و امری ازلی و ابدی است. رسولان نیز از جهت این که ولی هستند آن را از طریق خاتم الاولیاء می‌بینند، حتی ولی کامل نیز باید از پیامبر این علم را بگیرد، چه برسد به ولی ناقص. اگرچه خاتم الاولیاء از نظر حکمی از خاتم الرسل تبعیت می‌کند، این باعث نمی‌شود که به مقام شریفش خدشهای وارد شود.^{۳۲}

این که گفته شده خاتم ولایت باید از شریعت صاحب خاتم رسالت پیروی کند و این متابعت برای مقام وی هیچ نقص و قدحی در پی نخواهد داشت، باعث نقض سخن در متبوعیت او نمی‌شود؛ چون شاید فردی از وجهی تابع باشد و از وجهی متبوع، چنان که خاتم ولایت از جهت ولایت متبوع است که همه از وی ولایت می‌گیرند و از وجه شریعت، تابع، که باید از شریعت مصطفی ﷺ پیروی کند.^{۳۳}

شرح علامه قیصری بر نظر ابن عربی

داوود قیصری در شرح بخشی از مطالب بالا می‌نویسد:

ان الانبياء مظاهر امهات اسماء الحق، و هي داخله في الاسم الاعظم الجامع؛ و مظهره الحقیقة المحمدية؛ لذلك صارت امته خير الامم و شهداء عليهم يوم القيامة؛ و هو ﷺ يُزَكِّيهم عند ربهم و قال ﷺ: «علماء امتي كانبیاء بنی اسرائیل» فَلَمَّا كَانَ شَأْنُ النُّبُوَّةِ و الرسالة مأخوذاً من مقامه ﷺ و قد اختتمت مرتبتها و بقيت مرتبة الولاية التي هي باطن النبوة و الرسالة لأنها غير منقطعة، فيظهر هذه المرتبة في الاولياء بحسب الاستعدادات التي

كانت لهم شيئاً فشيئاً إلى ان يظهر بتمامها فيمن هو مستعد لها؛ و هو المراد بخاتم الاولياء و هو عيسى عليه السلام؛

پیامبران علیهم السلام مظاهر ریشه‌های اسماء و مادران صفات و اسماء حق تعالی به شمار می‌روند. ریشه‌های اسماء همگی در اسم اعظم حق گرد آمده و مظهر اسم اعظم، حقیقت محمدیه ﷺ است. از این رو، امت او بهترین امت‌ها و در قیامت شاهد سایر امت‌ها هستند و آن حضرت امت خویش را نزد پروردگار تزکیه خواهد کرد؛ چنان که فرمودند: «دانشمندان امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.» و چون مقام نبوت و رسالت از مقام و مرتبه حضرت محمد ﷺ گرفته شده و پایان پذیرفته و بعد از نبوت او نبوتی باقی نخواهد ماند، به ناچار مرتبه «ولایت» که باطن نبوت و رسالت است، باقی خواهد بود؛ زیرا مرتبه ولایت، هرگز پایان‌پذیر و ختم‌پذیر نیست. بنابراین، مرتبه ولایت در ولی خدا به تدریج و به حسب استعدادهایش ظهور خواهد کرد و تنها کسی که استعداد ذاتی برای ولایت تامه دارد، حضرت عیسی علیہ السلام است که ابن عربی ایشان را «خاتم الاولیاء» یاد کرده است.^{۳۴}

نقد مرحوم قمشه‌ای بر بیان علامه قیصری در باب ختم ولایت

آقا محمد رضا قمشه‌ای ذیل «فصّ شیئی» آورده است: این که علامه قیصری «خاتم الاولیاء» را به کسی تفسیر کرده که مظهر تامّ ولایت رسول خاتم باشد، سخن درستی است. اما این که مصداق «خاتم الاولیاء» حضرت عیسی باشد صحیح نیست، زیرا مظهر هر قدر به ظاهر نزدیک‌تر باشد، تمام‌تر و کامل‌تر است، و در میان اولیا هیچ کس به پیامبر ﷺ نزدیک‌تر از امیرالمؤمنین علی است، زیرا خداوند در آیه «...أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»^{۳۵} امیرالمؤمنین علی را جان رسول خدا ﷺ خوانده و چیزی به انسان نزدیک‌تر از جان او نیست.

از سوی دیگر، ابن عربی در فتوحات گفته است:

اقرب الناس الیه علی بن ابی طالب، امام العالم^{۳۶} و اسرار الانبیاء اجمعین؛^{۳۷}
نزدیک‌ترین مردم به پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب است، پیشوا و امام جهانیان و سرّ نهان و راز پیچیده همه پیامبران است.

پس مراد ابن عربی در فصوص، همان علی بن ابی طالب علی است، نه عیسی، و هرگز منافات ندارد که حضرت صاحب عصر ﷺ نیز خاتم الاولیا به این معنا باشد، زیرا علی بن ابی طالب و صاحب عصر ﷺ هر دو یک حقیقت، بلکه همه پیشوایان معصوم علیهم السلام، یک حقیقتند.^{۳۸}

علامه قیصری پس از آن که حضرت عیسی را خاتم الاولیاء می‌داند، می‌افزاید:

صاحب این مقام و مرتبه (خاتم الانبیاء بودن) به حسب باطن نیز همان خاتم رسولان است؛ زیرا ولی خاتم، مظهر اسم اعظم جامع است و آن گونه که خداوند از پشت حجاب‌های اسماء برای خلق تجلی می‌کند، همان گونه این ولی خاتم از، عالم غیب الوهی، به صورت خاتمیت اولیاء برای خلق تجلی می‌کند. بنابراین، ولی خاتم مظهر «ولایت تامه» است.^{۳۹}

مرحوم قمشه‌ای بیان فوق را دلیل بر عقیده خود دانسته است:

این سخن قیصری، مذهب ما را که امیرالمؤمنین علیه السلام ولی خاتم و مظهر ولایت تامه است، استحکام می‌بخشد؛ زیرا حضرت علی علیه السلام حقیقت تجسم یافته حقیقت غیبیه همه اولیاست، چنان که ابن عربی به این نکته توجه داشته و گفته است: «سر الانبیاء اجمعین»؛ در حالی که رسول خدا از انبیاست، در نتیجه، علی علیه السلام سر رسول الله صلی الله علیه و آله است. سر رسول خدا و باطن غیبی او، همه از ولایت او نشأت گرفته و ولایت علی علیه السلام ختم ولایت است؛ از این رو، در شب معراج با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از رازهای آن شب و آن سفر به گونه‌ای با اطلاع بود که پیش از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله لب به سخن بگشاید، علی علیه السلام جریان را گزارش می‌کرد.^{۴۰}

ابن عربی می‌گوید: «خاتم الاولیاء از حسنات خاتم الانبیاست»؛ منظورش آن است که علی علیه السلام از شئون و ظهورات پیامبر است. لذا گفت «أنا عبدٌ من عبیدِ محمد؛ من بنده‌ای از بندگان محمد هستم»،^{۴۱} و مسلم است که بنده کسی بودن از ظهورات و شئون آن کس به حساب می‌رود، آن طور که همه ملک و ملکوت که بندگان خدایند، از ظهورات حق تعالی به شمار می‌آیند؛ چنان که ربوبیت خداوند و عبودیت ماسوی الله جز در ظاهریت و مظهریت امکان‌پذیر نیست.^{۴۲} از این رو فرمود:

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛^{۴۳}

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.

ابن عربی چنین نتیجه می‌گیرد:

فَالْمُرْسَلُونَ مِنْ كَوْنِهِمْ أَوْلِيَاءُ لَا يَرُونَ مَا ذَكَرْنَا إِلَّا مِنْ مَشْكُوتِ خَاتَمِ الْأَوْلِيَاءِ فَكَيْفَ مِنْ دُونِهِمْ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَ انْ كَانَ خَاتَمِ الْأَوْلِيَاءِ تَابِعاً فِي الْحُكْمِ لِمَا جَاءَ بِهِ خَاتَمِ الرَّسْلِ...؛^{۴۴}

انبیا به دلیل این که ولی هستند، این علم را از طریق مشکات خاتم الاولیاء دریافت می‌کنند، «ولی کامل» باید این علم را از پیامبر کسب کند، چه برسد به ولی ناقص و خاتم الاولیاء نیز اگرچه از نظر حکمی تابع رسولان است، این خدشه‌ای به مقام او وارد نمی‌کند.

تفسیر ملاعبدالرزاق کاشانی

ملاعبدالرزاق کاشانی در شرح سخن ابن عربی می‌گوید:

خاتم الاولیاء از ناحیه شریعت و حکم، پیرو خاتم پیامبران است؛ آن‌سان که حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان خواهد آمد و از ناحیه احکام شرعی پیرو حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ ولی از ناحیه معارف و علوم حقیقی، همه پیامبران، تابع او هستند؛ زیرا باطن او، باطن حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

لذا گفته شده او حسنه‌ای از حسنات سید المرسلین است، و پیامبر در حدیثی فرمود:

اسمه اسمی و کنیه کنیتی فله المقام المحمود؛^{۴۵}

نام او، نام من و کنیه او، کنیه من و دارای مقام و منزلت پسندیده است.

همه پیامبران، هرچه دارند از مشکات حضرت خاتم الانبیاء گرفته‌اند؛ گرچه زمان او متأخر است، اما او قبلاً و حقیقتاً موجود بوده است؛^{۴۶} چنان‌که فرمود: «كنت نبياً و آدمُ بینَ الماءِ و الطینِ».^{۴۷}

نیز می‌گوید:

خاتم نبوت که نبوت با وی پایان می‌پذیرد، تنها یک نفر و او پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و همچنین خاتم ولایت که مقامات را طی نموده و به نهایت کمالات رسیده، جز یک نفر نخواهد بود و او همان است که صلاح دنیا و آخرت به دست وی به نهایت کمال رسیده و نظام دنیا با مرگ وی خلل می‌یابد. او همان مهدی موعود علیه السلام در آخرالزمان است.^{۴۸}

دلایل علامه قیصری بر مدّعی خود

دلیل اول

ابن عربی می‌نویسد: ختم دو گونه است: یکی ختم ولایت مطلقه و دیگری ختم ولایت محمدیه. اما ختم ولایت علی الاطلاق، حضرت عیسی علیه السلام است. وی به نبوت مطلقه در زمان این امت، ولی است.^{۴۹}

زمان، میان نبوت تشریح و رسالت او فاصله انداخته است، اما او «وارث خاتم» است و در آخرالزمان نازل می‌شود و بعد از او دیگر ولی‌ای وجود ندارد. بنابراین، آغاز امر نبوت با پیامبری آدم علیه السلام شروع می‌شود و با پیامبری حضرت عیسی علیه السلام پایان می‌پذیرد.

اما ختم ولایت محمدیه^{۵۰} ویژه مردی از عرب است که از نظر اصل و نَسَب، گرامی‌ترین آنان و از ناحیه سخاوت نیز همین ویژگی را دارد و آن مرد در زمان ما موجود است، و من در سال 595 به او معرفی شدم و او را شناختم و آن علامتی را که حق تعالی از چشم بندگان پنهان داشته بود، در او دیدم. خداوند آن نشانه را در شهر فاس برایم آشکار ساخت، تا این که «خاتم ولایت» را به او دیدم و «هو الخاتم النبوة المطلقة»^{۵۱} خداوند او را به اهل انکار مبتلا ساخته، چراکه حق از او متحقق خواهد شد که اهل افکار علیه آند و همان گونه که خداوند به واسطه محمد ﷺ نبوت تشریح را پایان بخشید، بدان سان حق تعالی به واسطه ختم محمدی، ولایتی را که از وارث محمدی ﷺ فقط حاصل می‌آید پایان بخشیده است،^{۵۲} نه آن ولایتی که از سایر پیامبران حاصل می‌آید؛ زیرا برخی اولیا از حضرت ابراهیم، موسی و عیسی ﷺ وراثت دارند که اینان بعد از ختم محمدی وجود نخواهند داشت و بر قلب محمد ﷺ نخواهند بود. این معنای ختم ولایت محمدیه است.^{۵۳}

نقد مرحوم قمشه‌ای بر دلیل اول علامه قیصری

مرحوم قمشه‌ای سخنان ابن عربی را درباره «ولایت مطلقه» می‌پذیرد و می‌گوید:

مراد ابن عربی از این سخن که: «ختم ولایت محمدیه، ویژه مردی از عرب است که از نظر اصل و نَسَب گرامی‌ترین آنان به حساب می‌آید...» حضرت مهدی ﷺ است. گواه این مطلب آن است که خود ابن عربی گفته: «من اکرمها أصلاً و بدأ؛ زیرا اصل و نَسَب حضرت مهدی ﷺ از قریش است» و قریش از کریم‌ترین طوایف عرب و از سادات آنان به شمار می‌روند و نیز آن حضرت از ناحیه بخشش و کرامت هم این چنین است؛ زیرا ابن عربی تصریح کرده و گفته است: «للولایة المحمدية المخصوصة بهذا الشرع المنزل على قلب محمد ﷺ ختم خاص هو المهدی و هو فی المرتبة فوق عیسی؛^{۵۴} برای ولایت محمدی مخصوص شرع اسلام، که بر قلب محمد ﷺ نازل گشته، ختم خاصی به نام حضرت مهدی ﷺ وجود دارد که در مقام و مرتبه، فوق حضرت عیسی است؛^{۵۵} زیرا این مرتبه، اعلی مراتب ولایت، و لازمه چنین مقامی آن است که «اکرم العرب بدأ» باشد؛ زیرا آن حضرت از طینت و سلاله رسول خدا ﷺ، و پیامبر ﷺ صاحب خلق عظیم است.

ابن عربی ویژگی‌های نام‌برده را در ابیات زیر آورده است:

و عین امام العالمین فقید	الا ان ختم الاولیاء شهید
هو الصارم الیهندی حین تبید	هو القائم المهدی من آل احمد
هو الوابل الوسمی حین تجود ^{۵۶}	هو الشمس تجلو کل غیم و ظلمة

همانا که خاتم اولیا شاهد و ناظر است ولیکن شخص حضرت، امام عالمیان، اکنون پنهان و نایاب است. او سرور ما، مهدی علیه السلام، از خاندان رسول خدا، احمد مختار علیه السلام است که وقتی آشکار شود مانند شمشیر هندی تیز و آبدار است. او بسان خورشید، هر اندوه و ظلمتی را برطرف می‌کند و در هنگام عطا و بخشش، مانند باران تند و شدید است.

مصراع آخر اشاره به سخاوت و خلق عظیم حضرت مهدی علیه السلام دارد و مصراع اول ناظر است به این مطلب که او در زمان وی موجود بوده و او را شناخته است و این که گفت: «خداوند او را به اهل انکار مبتلا کرده»، در حق او صحیح و همین امر سبب غیبت او شده است لذا ابن عربی می‌گوید: «و عین امام العالمین فقید». مراد از این سخن محیی‌الدین: «كما ان الله بمحمد نبوة الشرايع كذلك ختم الله بالختم المحمدي الولاية التي تحصل من الورث المحمدي»،^{۵۷} عبارت است از ختم امامان مهدیین و اوصیاء مرضیین، یعنی نظر ما را تأیید می‌کند که منظور او حضرت مهدی علیه السلام خاتم اولیاء المحمديه است.

پس اگر ولایت عامه را بر حضرت عیسی علیه السلام انطباق دهد، منظورش ختم ولایت به حسب زمان است که این ختم، در مقابل ولایت محمدیه قرار دارد. مرحوم قمشه‌ای می‌گوید:

کلام ابن عربی درباره ختم ولایت، اشاره‌ای به خود ندارد، خلاف آن چه قیصری ختم ولایت را اشاره به ابن عربی دانسته است بلکه ابن عربی خود را «ختم ولایت مقیده محمدیه» به حساب آورده و این غیر از ختم ولایت مطلقه محمدیه است. علاوه بر این، بحث در این جا درباره ختم ولایت به حسب زمان است، و ابن عربی ختم به حسب زمان نیست و حضرت مهدی علیه السلام پس از او خواهد آمد.

افزون بر این، عبارات ابن عربی دال بر ختم ولایت نبودن خود اوست، زیرا اولاً او از اکرم عرب نیست، بلکه از بنی طی است و قریش، اکرم از بنی طی است. ثانیاً، ابن عربی «اکرم یداً» در عرب نیست، بر فرض که بپذیریم او از سلاله و ریشه‌های معنوی پیامبر باشد، باز هم از بخشنده‌های مشهور عرب نیست. ثالثاً، ویژگی‌های یاد شده در سخنان او جز بر حضرت مهدی علیه السلام تحقق نمی‌یابد. بنابراین، ابن عربی خاتم ولایت نیست.^{۵۸}

دلیل دوم

علامه قیصری، دلیل دیگری بر مدّعی خود مبنی بر انطباق «ختم ولایت محمدی» بر ابن عربی را این سخنان محیی‌الدین می‌داند:

فانزل فی الدنيا من مقام اختصاصه، و استحقَّ أن یكون لولایتہ الخاصّة ختم یواطی اسمہ اسمُهُ ﷺ و یحوز خلقه و ما هو بالمهدی المسمی المعروف المنتظر، فان ذلك من سلالتہ و عترتہ، و الختم لیس من سلالتہ الحسیّة، و لكنّه من سلالة اعراقه و اخلاقه صلوات الله علیه... ۵۹.

سپس قیصری افزوده است:

همه این‌ها به خود این عربی اشاره دارد. بنابراین، او دارای «ولایت خاصه محمدی» است.^{۶۰}

نقد مرحوم قمشه‌ای بر دلیل دوم

آقامحمدرضا قمشه‌ای در مقام نقد دلیل دوم قیصری به توضیح و تفسیر عبارات ابن عربی می‌پردازد: «انزل» به صیغه مجهول و «مَن»، موصول است. «مقام»، مبتدایی است که به «اختصاصه» اضافه شده و خبرش جمله «استحق»^{۶۱} است. پس معنای این عبارت چنین است: کسی در دنیا نازل شده که مقام و جایگاه ویژه او استحقاق دارد و می‌طلبد که برای «ولایت خاصه» او فردی که «ختم» محسوب می‌شود، وجود داشته باشد. مراد از این فرد حضرت محمد ﷺ است. مقام و جایگاه ویژه او هم مقام جامعیت همه اسمای الهی اوست، و ولایت خاصه او در برابر ولایت عامه است. بر این پایه، چنین استحقاقی وجود دارد که برای او ولیّ و ختم جامعی باشد که در او نبوت کلیه پیامبر، شامل، تعریف و تشریح آشکار شود، و باید آن ولیّ جامع، از سلاله، طینت و سرشت و ریشه‌های او (پیامبر) باشد. چنین ختم جامعی از شخصی که تنها از ریشه‌های او محسوب می‌شود، اکمل است، و آن ولیّ و ختم جامع، عبارت است از حضرت مهدی؛ چنان که عبارت ابن عربی بدان اشاره دارد.

این استحقاق برای حضرت محمد ﷺ هست که پس از او ختمی باشد وجود دارد تا «ولایت مقیده» او که از اسماء متفرقه الهی نشأت گرفته است، در او به منصب ظهور برسد. این ختم غیر از ختم اول است و لذا از طینت و سرشت پیامبر نیست. نام هر یک از این دو ولی (اول و دوم) نام پیامبر یعنی محمد است و خلق و خوی او را دارد: زیرا ولی اول، صاحب مرتبه ولایت است؛ اما ولی دوم، نزدیک به حضرت محمد ﷺ است.^{۶۲} اسم او با مسمی مطابق است، و برای این که توهم نشود که ولی دوم همان ولی اول است، ابن عربی گفته: «ولی دوم، مهدی معروف منتظر نیست.» او میان این دو ولی فرق گذاشته و بیان می‌دارد که حضرت مهدی از سلاله و عترت پیامبر است؛ اما ختم از سلاله حسی او نیست، یعنی حضرت مهدی از سلاله، ریشه و سرشت اوست و اما آن ختم، تنها از سلاله و

ریشه‌های اخلاقی وی به شمار می‌آید، و از این جاست که یکی از ختم‌ها را بدون «ال» و دیگری را با «ال» ذکر کرده است.

مرحوم قمشه‌ای پس از اثبات مدّعی خود، این سروده ابن عربی را ذکر می‌کند:

إذا دار الزمان على حروف بيسم الله فالمهدى قاما
و يظهر بالحطيم عقيب صوم الا فاقرئه من عندى سلاما^{۶۳}

سپس می‌گوید:

مراد ابن عربی از «سلام»، تسلیم شدن او به این حقیقت است که آن حضرت «خاتم ولایت مطلقه محمدیه» به حساب می‌آید.

بنابراین، برخلاف آن‌چه قیصری گفت: «سخنان ابن عربی در این کلام بلند، همه اشاره به خویش است»، می‌گوییم: بخش اول، اشاره به حضرت مهدی و بخش دوم، اشاره به خویش است.^{۶۴}

نظر سیدحیدر آملی درباره ختم ولایت

یکی از حکمای متألّه که به بیان و شرح ختم ولایت مطلقه و مقیّده ابن عربی، توجه گسترده‌ای داشته، سیدحیدر آملی است. در همه آثار سیدحیدر، پایبندی ایشان به اصل ولایت علوی و محبت اهل بیت عترت نبوی دیده می‌شود. او نه تنها در ضمن توضیحات مفصّل تمهیدات از کتاب *المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم*، صراحتاً و مکرراً، حضرت علی علیه السلام را ختم ولایت مطلقه دانسته، بلکه در تفسیر *المحیط الاعظم و البحر الخضم* از بیان حق در باب ختم ولایت فروگذار نکرده و نوشته است:

خاتم الاولیاء، وارث خاتم الانبیا و حسنه‌ای از حسنات اوست و هر عاقلی می‌داند که همانا این مقام سزاوار کسی نیست مگر امام علی علیه السلام؛ چراکه او نفس و جانشین و حسنه‌ای از حسنات اوست.^{۶۵}

سیدحیدر، حضرت علی علیه السلام را آدم الاولیا و خاتم الاولیا علی الاطلاق دانسته است. وی حضرت عیسی علیه السلام را با تمام منزلتش لایق مقام خاتمیت ولایت مطلقه نمی‌داند، بلکه ایشان را خاتم ولایت عامه‌ای^{۶۶} دانسته که مخصوص انبیا مقیّده است و با شیث بن آدم آغاز گشته، و خاتمیت را در حق وی تنها به این معنا صحیح شمرده و چنین نوشته است:

عیسی علیه السلام خاتم ولایت عامه‌ای است که مخصوص انبیاست و نه دیگران. پس عیسی علیه السلام پایان دهنده آن‌ها و شیت آغاز کننده‌شان است.^{۶۷}

ایشان حضرت علی علیه السلام را خاتم ولایت مطلقه و حضرت مهدی علیه السلام را خاتم ولایت مقیده می‌داند. سیدحیدر از ابن عربی و کتاب‌های *فصوص و فتوحات* او به بزرگی یاد می‌کند، اما در باب ختم ولایت به دیدگاه او می‌تازد و از جهت عقلی و نقلی و کشفی، به ردّ مدّعی او می‌پردازد. وی در ردّ نقلی بر مدّعی ابن عربی و اثبات ختم ولایت مطلقه برای امام علی علیه السلام، به شواهدی از قرآن، احادیث نبوی، سخنان امام علی علیه السلام و نظر بزرگان تمسک می‌جوید و در ردّ عقلی، از شواهد نقلی مدد می‌گیرد و برهان‌هایی اقامه می‌کند. در این جا به چند دلیل نقلی و عقلی از سیدحیدر، در باب ختم ولایت مطلقه و مقیده اشاره می‌کنیم:

الف) دلایل نقلی

1. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.^{۶۸} این آیه، ولایت را منحصر به خدا، پیامبرش و مؤمنان می‌داند؛ آنانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. به اتفاق اکثر مفسران، از جمله محیی‌الدین،^{۶۹} این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. پس آن چه به ولایت خدا و پیامبر برمی‌گردد، به ولایت مولی الموحدین نیز برگشت داده می‌شود، لذا اقرار به ولایت او همانند اقرار به ولایت پروردگار کریم و رسول مکرم صلی الله علیه و آله و سلم واجب و ضروری است.^{۷۰}

2. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

خلق الله تعالی روحی و روح علی بن ابی طالب قبل ان یخلق الخلق بالفی عام؛^{۷۱} خداوند متعال، روح من و روح علی بن ابی طالب را هزاران هزار سال پیش از آفرینش خلق آفرید. این حدیث دلالت دارد بر این که روح امام علی علیه السلام، روح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نور او، نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت او، حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.^{۷۲}

ب) دلایل عقلی

1. بنابر گواهی قرائن نقلی و برهان‌های عقلی _ چه به لحاظ معنوی و چه به لحاظ قرب صوری _ کسی نزدیک‌تر از حضرت علی علیه السلام به رسول اکرم نبوده و او وارث ظاهری و باطنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.^{۷۳}

2. نبوت مطلقه و ولایت مطلقه، به حقیقت محمدیه اختصاص دارد و این حقیقت دارای دو اعتبار است: ظاهر و باطن. اعتبار اول، مخصوص نبوت و اعتبار دوم، خاص ولایت است. ولایت مطلقه، به خاتم اولیا اختصاص دارد و نبوت مطلقه از آن خاتم الانبیاست. بنابراین، خاتم ولایت به طور مطلق، حضرت علی علیه السلام، مظهر باطن نبوت است و خاتم نبوت مطلقه نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مظهر ظاهر، یعنی مظهر ظاهر نبوت مطلقه و مبدأ کل و مرجع جمیع کائنات است. شیخ اکبر به طور مکرر حکم کرده که این ولایت به موجب ارث محمدی (ارث معنوی علوم و معارف) برای خاتم ولایت حاصل است و ارث صوری در این امر دخالتی ندارد؛ هرچند ارث صوری یعنی ملک و مال و امثال اینها نیز به علی علیه السلام و اولاد او باز می‌گردد؛ زیرا آن حضرت خطاب به امیرمؤمنان فرموده است:

انت وزیر فی حی و توی و خلیفتی و من بعدی وارث علمی و قاضی دینی. ۷۴ و ۷۵

سید حیدر پس از اثبات ختم ولایت مطلقه برای حضرت علی علیه السلام راه را در اثبات ختم ولایت مقیده برای حجه بن الحسن علیه السلام هموار می‌کند و از حیث نقل و عقل به رد مدعای ابن عربی همت می‌گمارد.

دلایل نقلی

1. خداوند علیم در قرآن کریم می‌فرماید:

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^{۷۶}

به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایش‌گر داناست.

بیش تر مفسران، شأن نزول این آیه را حضرت مهدی علیه السلام می‌دانند. شایان ذکر است که بعد از این آیه، آیه ولایت آمده است.^{۷۷}

2. دلیل دیگر سیدحیدر، این سخنان محیی‌الدین در فصل «حکمة الهیة فی کلمة آدمیة» است: پس خدا او را برای حفظ ملک خود، خلیفه قرار داده است و جهان تا زمانی که این انسان کامل در او هست، محفوظ خواهد بود. آیا نمی‌بینی وقتی مهر او زایل و از خزانه دنیا برداشته شود، در آن چیزی جز آن چه حق تعالی، پنهان کرده باقی نخواهد ماند و آن چه در او هست، بیرون آورده شده، بعضی به بعض دیگر پیوسته و کار به آخرت منتهی می‌شود.^{۷۸}

سیدحیدر می‌گوید:

چه دلیلی از این بزرگ‌تر که می‌بینیم محیی‌الدین درگذشت و رفت و کار دنیا به آخرت منتهی نشد؛ بلکه چنان که گفته شده، ختم ولایت مقیده، حضرت مهدی علیه السلام است که پس از او قیامت برپا می‌شود.^{۷۹}

دلایل عقلی

1. باید تناسب صوری و معنوی میان این مقام و دارنده آن وجود داشته باشد و داناترین و کامل‌ترین و شریف‌ترین مردان و نزدیک‌ترین آن‌ها بودن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کمترین لازمه و تناسب برای این مقام است و بنا بر گواهی نقل و شهادت عقل، این شرایط جز در وجود حضرت مهدی علیه السلام جمع نمی‌شود و مهم‌ترین شاهد بر این مدعا، علم آن حضرت به تمام قرآن است؛ چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مِنْ عَتْرَتِي؛^{۸۰}
همانا سزاوارترین مردم به کتاب خدا، من و اهل بیتم از عترت من هستیم.

هر چند ابن عربی گفته باشد:

انا القرآن و السبع المثانی و روح الروح لا روح
من قرآن و فاتحة الكتاب و روح روح و ازلی؛ نه روح قالب‌های این زمانی.

2. بالا بردن دست علی علیه السلام توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم و نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»^{۸۱} بیان‌گر این است که وظیفه نبی با تعیین ولی و سامان دادن کار ولایت، به انجام رسید و راه برای مردمان روشن شد. روایات وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام درباره نشانه‌ها و وقایع آخرالزمان و ظهور حضرت مهدی علیه السلام مانند علایمی است که اعتمادها را به سمت خاتمیت ولایت مقیده حضرت مهدی علیه السلام رهنمون می‌شود.^{۸۲}

دیدگاه آقا محمدرضا قمشه‌ای در باب ختم ولایت

ابن عربی در فتوحات می‌نگارد:

پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نخستین پدیده در عالم هستی است، علی علیه السلام نزدیک‌ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله؛ پیشوا و امام جهانیان، سر نهان و راز پیچیده همه پیامبران است.^{۸۴}

شایان ذکر است که بیان شود: سخن ابن عربی دلالت دارد که خاتم ولایت مطلقه الهیه نزد او _ همان گونه که ما معتقدیم _ حضرت علی علیه السلام است، نه حضرت عیسی علیه السلام؛ به چند دلیل:

1. اطلاق واژه «قرب» شامل قرب صوری و معنوی یعنی شهودی و غیبی است و از دو حال خارج نیست: یا قرب او زیادت از مفضل علیه (سایر مردم) است یا زیادت نیست. در صورت اول، قرب او به پیامبر از همه جهانیان بیش تر است. در صورت دوم نیز چنین است؛ زیرا اصل و ریشه ولایت مطلقه الهیه، وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است. پس کسی که به او اقرب از دیگران باشد، خاتم همان ولایت به شمار می آید و «خاتم» تنها یک شخص است و متعدد نیست و قهرماً قرب او زیادت از دیگران است. بر این اساس، او ختم ولایت است و دیگران پایین تر از او و تحت لوای او هستند، از این رو، جبرئیل از علی علیه السلام و سایر اولیا، دانش می آموزد و علی علیه السلام معلم او به حساب می آید، و این چیزی است معروف و مشهور. پس حضرت عیسی علیه السلام که از نفخ جبرئیل پدید آمده _ «و روح منه»^{۸۵} _ هر چه دارد از حضرت علی علیه السلام گرفته است.^{۸۶}

2. ابن عربی تصریح کرد که علی علیه السلام امام و پیشوای عالمیان است و حضرت عیسی علیه السلام نیز از جمله عالمیان به شمار می رود. پس او امام عیسی علیه السلام است. در نتیجه، حضرت علی علیه السلام خاتم است، نه حضرت عیسی علیه السلام.

3. ابن عربی همچنین به صراحت بیان می کند که علی علیه السلام سرّ و حقیقت وجودی همه انبیاست و حضرت عیسی علیه السلام نیز از جمله انبیا به شمار می آید. در نتیجه، علی علیه السلام سرّ حضرت عیسی علیه السلام است و سرّ پیامبران عبارت است از ولایت آنان. پس علی علیه السلام از ناحیه ولایت مطلقه در حضرت عیسی علیه السلام و سایر پیامبران علیهم السلام ساری و جاری است. از این رو، ولایت مطلقه او جاری در ولایت های مقیده است و ولایت های مقیده از قبیل شئونات و ظهورات او به شمار می روند و همه ولایت را از او اخذ کرده اند. پس او خاتم ولایت مطلقه محسوب می شود و حضرت عیسی علیه السلام نیز ولایت را از او اخذ کرده است.

اگر گفته شود که ابن عربی در چندین جا آشکارا گفته که حضرت عیسی علیه السلام، خاتم الاولیاست، این گونه بیان می شود که مراد او از ختم، ولایت عامه در مقابل ولایت خاصه است. بنابراین، مراد و منظور از ختم الاولیا، آن ولایت عامه نیست که شامل هر دو قسم باشد.^{۸۷}

بنابر آنچه بیان شد، صحیح است که حضرت عیسی علیه السلام خاتم ولایت نبوده و ختم ولایت مطلقه، حضرت مهدی علیه السلام است و ولایت خاصه، ختم ندارد و هر زمان شخصی از اولیای الهی که جزو ابدال و اوتاد محسوب می شود، دارای آن ولایت است و همیشه استمرار دارد.

ختم ولایت از منظر سیدجلال‌الدین آشتیانی

استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی می‌نویسد:

کلمات شیخ دربارهٔ ختم ولایت گاهی مبهم و در مواردی مشتت و در برخی از موارد، قابل تطبیق بر حضرت علی و حضرت مهدی و حضرت عیسی علیه السلام است؛ ولی با تأمل و دقت کامل در عبارات مختلف ابن عربی، خاتم ولایت مطلقه به حسب رتبه، یعنی بعد از غروب شمس نبوت، ولایت محمدیه در مشکات علی بن ابی‌طالب علیه السلام، طالع و به حضرت مهدی علیه السلام زماناً ختم می‌شود و حضرت عیسی علیه السلام خاتم ولایت عامه^{۸۸} یعنی ولایت موروثه از انبیای پیش از خود است و اگر به آن، ختم ولایت مطلقه یا علی‌الاطلاق گفته شود، مراد از مطلق، عام است در مقابل ختم ولایت خاصهٔ محمدیه یعنی ولایتی که موروث از خاتم الاولیا علی‌الاطلاق است که نفس نفیس خاتم الانبیاست، زیرا آن حضرت هم خاتم الانبیا و هم خاتم الاولیاست و ولایت او فلک محیط بر جمیع ولایات است و قهراً خاتم او نیز باید از وارثان امت محمد باشد که آن حضرت او را معین کرده‌اند.

ایشان می‌افزاید:

ابن عربی، علی علیه السلام را خاتم اکبر، مهدی علیه السلام را خاتم کبر، عیسی علیه السلام را خاتم صغرا و خودش را خاتم اصغر (ولی نه ختمیت موروث از خاتم ولایت محمدیه)^{۸۹} معرفی می‌کند. یعنی ولایت حضرت امیر و یکی از عترت در هر دوری از ادوار، ولایت شمسیه و ولایت اولیای امت محمد، ولایت قمریه یا نجمیه است. اگر ولایت شخص حضرت ختمی مقام را ولایت شمسیه، و وارثان احوال و علوم و مقامات او را قمریه بدانیم، ولایت ارباب عرفان از امت آن حضرت، ولایت نجمیه است.

مرحوم صدرالدین قونوی در تفسیر سورهٔ فاتحه بیان می‌دارد:

خداوند، خلافت ظاهری را در امت پیامبر، به حضرت مهدی علیه السلام و مطلق خلافت را به حضرت عیسی علیه السلام ختم کرده و ختم ولایت محمدیه برای کسی است که متحقق به برزخیت بین ذات و الوهیت باشد.^{۹۰}

استاد آشتیانی می‌نویسد:

مراد قونوی از متحقق به برزخیت بین وجوب و امکان، که همان برزخیت بین ذات و مقام غیب‌الغیوب و بین الوهیت است، به ختم ولایت خاصه محمدیه اختصاص دارد که مصداق آن به حسب زمان، مهدی موعود علیه السلام و به حسب رتبه، حضرت علی علیه السلام است.^{۹۱}

دلیل ایشان، این است که قونوی در فکوک تصریح کرده که حضرت مهدی علیه السلام خلیفه الله و صاحب ولایت مطلقه موروثه از خاتم الانبیاست و متحقق به مقام برزخیت، به حضرت ختم انبیا و ورثه احوال و مقامات و علوم آن حضرت اختصاص دارد و عیسی علیه السلام متحقق به برزخیت کبرا و صاحب مقام «أو ادنی» نیست و مراد از خلافت مطلقه مضاف به عیسی علیه السلام همان خلافت عامه است که عیسی علیه السلام وارث آن از انبیای قبل از خود به شمار می‌رود، نه آن که عیسی علیه السلام وارث خلافت خاص محمد صلی الله علیه و آله باشد، و مراد قونوی از ختم ظاهر در امت محمدیه آن است که حضرت مهدی علیه السلام هم خاتم خلافت ظاهری است و خلافت او به نصّ حضرت نبوی ثابت شده که: «إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»^{۹۲} و هم ولیّ متصرف در باطن و هم متصرف در ظاهر و صاحب تمکین و دعوت نبوی است و دلیل بر آن که حضرت مهدی علیه السلام جامع بین خلافت ظاهری و باطنی است، آن است که قونوی بر آن استدلال کرده و فرموده:

تعبیر از امامتی که بی‌واسطه و مستقیم باشد مثل قول خداوند درباره حضرت ابراهیم است که فرمود: «همانا تو را امام برای مردم قرار می‌دهم»^{۹۳} و امامتی که با واسطه باشد مثل خلافت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و یا مثل آن چه درباره ابوبکر گفته شده که او خلیفه پیامبر است،^{۹۴} و این برخلاف خلافت حضرت مهدی علیه السلام است؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافتش را به حضرت مهدی علیه السلام اضافه نکرده، بلکه او را خلیفه الله نامید؛ خلیفه‌ای که زمین را بعد از این که از ظلم و ستم پر شده، پر از عدل و داد می‌کند و به عمومیت خلافت و حکمش خبر داد و همانا او خلیفه الله بی‌واسطه است.^{۹۵}

از شئون صاحب ولایت مطلقه، تصرف در ظاهر و باطن است و در ولایت صاحب تصرف در باطن، اخبار از جانب نبی واجب نیست، برخلاف خلافت خلیفه و ولیّ متصرف در ظاهر، که تعیین آن از اهمّ واجبات است. به همین دلیل خداوند تعالی به زبان رسولش فرمود: «همانا برای خداوند، خلیفه‌ای است که نامش هم‌نام من و کنیه‌اش، کنیه من و او صاحب مقام محمود است.» مقام محمود، مقام «او ادنی» است و صاحب این مقام به برزخیت اولی بین ذات و مقام الوهیت متحقق است و صاحبان ولایت مطلقه، مظهر اسم الله ذاتی هستند، نه الله صفتی.

استاد جلال‌الدین آشتیانی در ضمن این بحث در باب خاتم‌الانبیا و خاتم‌الاولیا بیان می‌دارد:

جهت نبوت در هر نبی، جهت خلقی است و روح آن جهت، ولایت است و هر پیغمبری که دایره ولایت او اوسع از ولایت دیگر انبیاست، جهت نبوت او نیز اوسع و درجات نبوتش اکمل است. به همین جهت، ولی، وارث نبی‌ای می‌شود که ولایت او اوسع از دیگر انبیاست و افضل از نبی‌ای است که مفضول محسوب می‌شود. در این صورت، ولایت اولیا محمدیین که خاتم ولایت

محمدیه‌اند، مطلقه است و آنان افضل از انبیایی هستند که به حسب زمان بر حضرت رسالت مقدم‌اند.^{۹۶}

نیز می‌افزاید:

از شیخ بعید است که خود را خاتم اولیا بداند و امکان ندارد شیخ معتقد باشد که فیض وجود از باطن او به همه انبیا و اولیا برسد. مراد او عیسی علیه السلام نیز نیست، چون عیسی به دو درجهٔ منتزَل از مقام ختم خاص ولایت محمدی است که از مقامات صاحب مقام «او ادنی» و از درجات دارای درجه اکملیت و تمخّص و تشکیک است و حسنات او نهایت ندارد. جناب عیسی از سلسله اکمل انبیا و جزو عالم وجود است، ناچار نسبت به علی علیه السلام مأموم است و حق از ناحیهٔ تجلّی به اسم جامع الله در مقام حقیقت علویه، عیسی را خلق کرده است و عیسی صورت و ظاهر، و علی علیه السلام ملکوت و باطن و روح و معناست.

آن چه شیخ فرموده عبارت است از تعین خلقی ختم انبیا و ختم اولیا علیهم السلام؛ ولی به اعتبار آن که باطن و حقیقت حضرت محمدیه و علویه، فیض اقدس است و از مقامات، مقام «او ادنی» و از درجات، درجهٔ اکملیت و از بطون قرآنی، بطن هفتم و سهم و نصیب آنهاست و حقیقت هبائیة^{۹۷} در کلام شیخ اکبر که فیض مقدس^{۹۸} نام دارد، همان حقیقت محمدیه است در قوس نزول و صعود. ربّ آن‌ها، ربّ فیض اقدس و تعین اول است که حقیقت علویه و محمدیه در آن مقام ولوج کرده‌اند و عیسی علیه السلام در مرتبهٔ روحیه قرار دارد و ولوج او به مقام واحدیت و تعین ثانی برای آن حضرت محال است، نه مقام و حقیقت ختم انبیا و ختم اولیاء متحقق است به مقام واحدیت و نیز مقام احدیت آن هم به اسم جامع کلی مقاماً نه حالاً.

پس به نصّ کلام شیخ در *فتوحات*، امیرالمؤمنین علیه السلام از لحاظ رتبه خاتم الاولیاست و نیز به نصّ کلام شیخ، حضرت مهدی علیه السلام خاتم الاولیا علی نحو الاطلاق، است و چون دایرهٔ ولایت آن حضرت از دایرهٔ ختم ولایت عامّه اوسع است که عیسی علیه السلام خاتم آن محسوب می‌شود، ناچار مهدی علیه السلام خاتم حقیقی مقام سرّ و باطن عیسی، یعنی شخص خاتم ولایت محمدی است.

بنابر بیان قبلی، عیسی علیه السلام خاتم ولایت عامّه موروثه انبیا قبل از خویش است و اگر در جایی ابن عربی از عیسی علیه السلام به خاتم ولایت مطلقه نام می‌برد، مراد از اطلاق، عموم است. ختم ولایت مطلقه یکی از افراد عترت است که شخص اول اهل بیت، علی علیه السلام است که به حسب رتبه خاتم ولایت مطلقه محمدیه است و صاحب الامر و الزمان، خاتم است زماناً.^{۹۹}

نتیجه

نتیجه‌ای را که از مجموع بحث درباره خاتم ولایت مطلقه و مقیده به دست می‌آید می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

ختم ولایت در عرفان ابن عربی، مفهومی مقول به تشکیک دارد. این چیزی است که برخی بدان توجه نکرده و ابن عربی را متهم کرده‌اند که گاهی خودش و گاهی هم حضرت رسول ﷺ، صاحب الزمان ﷺ، حضرت عیسی ﷺ، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ را ختم ولایت می‌داند. ابن عربی، ولایت را در نسبت با نبوت مطرح می‌کند و آن را باطن نبوت می‌داند. آن‌گاه بر اساس تقسیمات نبوت، ولایت تقسیم می‌پذیرد.

یک «نبوت مطلقه عام» داریم که شامل همه پیامبران الهی می‌شود. باطن این نبوت، «ولایت مطلقه عام» است که باز همه پیامبران از آن بهره دارند؛ ولی همین ولایت، ختم و سرآمدی دارد که به نظر ابن عربی، حضرت عیسی ﷺ است. بنابراین، حضرت عیسی ﷺ «ختم ولایت مطلقه عامه نبویه» است در کنار نبوت خاصه‌ای که پیامبر بزرگوار اسلام دارد و به همین جهت خاتم الانبیا نام گرفته است. یک «ولایت خاصه محمدیه» شکل می‌گیرد که باطن نبوت خاصه‌ای است که پیامبر اسلام ﷺ دارد. حالا این ولایت خاصه، با استفاده از آیات و روایات، دو وجه پیدا می‌کند: یک وجه عام و یک وجه خاص. وجه عام ولایت خاصه محمدیه به اعتبار فراگیری و شمولی که دارد، «ولایت عامه» نامیده می‌شود و شامل همه پیروان دین اسلام و پیامبر خاتم است که مسلماً بر سایر امت‌ها برتری دارند و لذا قرآن کریم آن‌ها را «**خیر امة**» نامیده است. پس همه پیروان پیامبر اسلام می‌توانند دارای ولایت عامه محمدیه بشوند؛ چنان که همه پیروان پیامبران الهی دیگر نیز می‌توانستند از ولایت عامه پیامبر خود بهره گیرند. خداوند نیز از همین «ولایت عامه» در قرآن یاد کرده است و می‌فرماید: «**اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا**»^{۱۰۰} که این نشان می‌دهد هر انسان مؤمن و خداواری می‌تواند از این ولایت برخوردار، و «ولی الله» شود. این «ولایت عامه محمدیه» می‌تواند در هر عصری یک خاتم و یک سرآمدی داشته باشد. عالمان و بزرگان هر عصری از میان مؤمنان امت ختمی، به نوعی «خاتم ولایت عامه محمدیه» هستند یعنی تدبیر، سرپرستی و وساطت فیض سایر اولیای الهی و مردمان مؤمن را در عصر خویش بر عهده دارند؛ چنان که در روایات آمده است:

إذا مات المؤمن الفقيه تلم في الاسلام ثلثة لايسدها شيء؛^{۱۰۱}

آن‌گاه که یک دانشمند مؤمن فقیه از دنیا می‌رود، صدمه و شکافی در بنای اسلام وارد می‌شود که جبران‌ناپذیر است.

منظور ابن عربی از «ختم ولایت» در مورد خویش همین است، لذا می‌گوید:
بنای کعبه را در عالم رؤیا دیدم که از آجرهای طلا و نقره ساخته شده و جای دو آجر در آن جا
خالی مانده و من در جای آن دو آجر قرار گرفتم و بدین وسیله بنای کعبه کامل گردید.^{۱۲}

همان طور که فقدان یک عالم و دانشمند عارف، موجب ایجاد شکاف در بنای اسلام می‌شود، مانعی
ندارد کسی خود را مشاهده کند که در اثر خدماتش، شکافی از این بنا را پر کرده است و به همین
معنا «ختم ولایت» می‌شود؛ ولی این ختم ولایت عامه محمدیه است. ولایت خاصه محمدیه که به
اعتبار انقسام آن به دو وجه عام و خاص، ولایت عامه نامیده می‌شد و به اعتبار ولایت سایر پیامبران،
ویژه بود، در وجه خاص خود، بر مردم و عامه مؤمنان تعلق ندارد، بلکه مخصوص اولیای محمدیین
معصومین است و ختم این ولایت، حضرت مهدی علیه السلام و حضرت علی علیه السلام نیز ختم همان ولایت
عامه‌ای است که شامل دو وجه خاص و عام بود. بنابراین، «ختم ولایت» در هر کجا متفاوت می‌شود
و نباید میان آن‌ها خلط کرد و جناب محیی‌الدین خود را بر حسب خدمات و آثارش ختم ولایت
محمدیه در عصر خود می‌داند. بنابراین، نسبت بین نبوت و ولایت در نظر وی این است که نبوت از
شئون اسم ظاهر و «ولایت» از شئون اسم باطن است یعنی نبوت تکرارپذیر نیست و ختم‌پذیر است،
ولی ولایت همیشه استمرار دارد و باب مقام ولایت مفتوح بوده و آن امری باطنی است و هر کس در
هر زمانی می‌تواند صاحب ولایت شود، ولی مراتب و شدت و ضعف دارد. ابن عربی، ولایت مطلقه کلیه
را برای وجود مقدس حضرت امیر و حضرت حجت علیه السلام قائل است ولی برای خود ولایت مطلقه و
کلیه قائل نیست. وی ولایت حضرت امیر علیه السلام را آن‌چنان گسترده می‌داند که زمان‌ها و مکان‌ها را
درمی‌نوردد.

به بیان دیگر، صحیح است که گفته می‌شود ولایت مطلقه بنابر حدیث «کلهم نور واحد» هم به
امام علی علیه السلام و هم به حضرت مهدی علیه السلام ختم خواهد شد و ولایت خاصه، ختم ندارد؛ بلکه همیشه
استمرار دارد. در هر زمانی شخصی از اولیای الهی که از ابدال و اوتاد است، آن ولایت را دارد. پس
اختلاف و تناقضی ایجاد نخواهد شد. نیز درست است که بیان شود در بحث صاحب مقام ولایت و
خاتم آن، حضرت علی علیه السلام صاحب مقام ولایت مطلقه و حضرت مهدی علیه السلام خاتم آن است.

منابع

1. *آداب الصلاة*، سيدروح الله خميني، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ اول، 1370ش.
2. *الاحتجاج*، ابومنصور احمد بن علي بن ابي طالب طبرسي، مشهد، مرتضى، 1403ق.
3. *اعجاز البيان في تفسير ام القرآن*، محمد بن اسحاق صدرالدين قونوي، مقدمه و تصحيح: سيدجلال الدين آشتياني، قم، دفتر تبليغات اسلامي، چاپ اول، 1381ش.
4. *البرهان في تفسير القرآن*، سيد هاشم حسيني بحراني، قم، دارالكتب العلميه، 1393ق.
5. *التجليات الالهية*، محيي الدين ابن عربي، تحقيق: عثمان اسماعيل يحيى، تهران، 1367ش.
6. *التوحيد*، ابوجعفر محمد بن علي صدوق، تصحيح: سيد هاشم بحراني طهراني، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
7. *المقدمات من كتاب نص النصوص في شرح الفصوص*، سيدحيدر آملی، تصحيح: هانری کربن و عثمان اسماعيل يحيى، تهران، توس، چاپ دوم، 1376ش.
8. *بحار الانوار*، محمدباقر مجلسی، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1385ش.
9. *بصائر الدرجات في فضائل آل محمد*، ابوجعفر بن فروخ الصفار قمی، تصحيح: محسن کوجه باغی، قم، کتابخانه آيت الله مرعشی نجفی، 1404ق.
10. *تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة*، سيد شرف الدين علي حسيني استرآبادی غروی، قم، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ اول، 1409ق.
11. *تعلیقات على الفصوص و مصباح الانس*، قم، پاسدار اسلام، 1410ق.
12. *تفسير القرآن الكريم*، محمد بن ابراهيم قوامی شیرازی، تصحيح: محمد خواجوى، قم، بيدار، 1379ش.
13. *تفسير القرآن الكريم*، محي الدين ابن عربي، تحقيق: مصطفى غالب، تهران، ناصر خسرو، چاپ اول، بی تا.
14. *تفسير قمی*، علي بن ابراهيم قمی، قم، دار الكتاب، چاپ سوم، 1404ق.

15. *تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم*، سیدحیدر
 آملی، مقدمه و تعلیق: سیدمحسن تبریزی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ
 اول، 1416ق.
16. *ختم ولایت در اندیشه ابن عربی*، سیدجلال‌الدین آشتیانی، اصفهان، اداره کل فرهنگ و
 ارشاد اسلامی، کانون پژوهش، 1378ش.
17. *رسائل قیصری*، محمد بن داوود قیصری، حاشیه: محمدرضا قمشه‌ای، تصحیح: سیدجلال‌الدین
 آشتیانی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چاپ دوم، 1381ش.
18. *رسائل قیصری، رساله فی التوحید و النبوة و الولاية*، با حواشی محمدرضا قمشه‌ای،
 تصحیح: سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چاپ دوم،
 1381ش.
19. *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، سیدروح‌الله خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام
 خمینی، چاپ سوم، 1378ش.
20. *شرح دعای سحر*، سیدروح‌الله خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول،
 1374ش.
21. *شرح فصوص الحکم*، محمد بن داوود قیصری، تصحیح: سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران،
 انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، 1375ش.
22. *شرح فصوص الحکم ابن عربی*، عبدالرزاق کاشانی، مصر، مکتبه الازهریه للتراث، 1417ق.
23. *شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم*، سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی،
 چاپ چهارم، 1375ش.
24. *شرح منازل السائرین*، عبدالله انصاری، تصحیح: محسن بیدارفر، قم، بی‌نا، 1413ق.
25. *شرح منازل السائرین به انضمام اصطلاحات و فکوک و نصوص*، عبدالرزاق کاشانی،
 مقدمه حامد ربانی، تهران، کتاب‌خانه حامدی، 1395ق.
26. *الفتوحات المکیة*، محیی‌الدین ابن عربی، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
27. *فصوص الحکم*، محیی‌الدین ابن عربی، تعلیقات: ابو العلاء عقیفی، تهران، الزهراء، چاپ اول،
 1366ش.

28. *فصوص الخصوص في ترجمه الفصوص (شرح فصوص الحكم محيي الدين)*،
رکن الدین مسعود بن عبدالله شیرازی، به اهتمام: رجبعلی مظلومی، تهران، مطالعات اسلامی
دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران، 1359 ش.
29. *الكافی*، محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه: سید جواد مصطفوی، تهران، دارالکتب الاسلامیه،
تهران، بی‌تا.
30. *کشاف اصطلاحات فنون...*، محمد بن علی تهرانی، ترجمه: مقدمه قیصری، مترجم: منوچهر
صدوقی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1363 ش.
31. *مسافری غریب*، اسماعیل منصور لاریجانی، تهران، چاپ و نشر بین‌الملل امیرکبیر، چاپ اول،
1381 ش.
32. *مصباح الشریعة فی حقیقة العبودیة*، ترجمه و شرح: حسن مصطفوی، قم، 1363 ش.
33. *موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون*، محمدعلی التهرانی، تصحیح: محمد وجیه مولوی و
دیگران، هند، کلکتہ، 1862 م.
34. *ینابیع المودة لدوی القری*، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، بی‌جا، دارالاسوة للطباعة و
النشر، چاپ اول، 1416 ق.

پی نوشت‌ها

- * کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی.
- ^۱. رسائل قیصری، ص 64: شرح فصوص الحکم، ص 892.
- ^۲. شرح فصوص الحکم، ص 865 - 866.
- ^۳. تعلیقات علی الفصوص و مصباح الانس، ص 40. اشاره به حدیث امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «العبودية جوهره کنهها الربوبية، فما فقد العبودية وجد في الربوبية و ما خفي...؛ بندگی گوهری است که باطن آن ربوبیت است. پس هر چه از بندگی به دست نیامده باشد در ربوبیت یافت می‌شود و هر چه از ربوبیت پوشیده و پنهان باشد، در بندگی حاصل می‌گردد». (مصباح الشریعة فی حقیقة العبودية، ص 452)
- ^۴. شرح دعای سحر، ص 149.
- ^۵. آداب الصلاة، ص 141.
- ^۶. سورة روم، آیه 30.
- ^۷. التوحید، ص 330.
- ^۸. همان، ص 328، ج 1، 2، 4 و 5.
- ^۹. تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص 427.
- ^{۱۰}. التوحید، ص 329.
- ^{۱۱}. البرهان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 262.
- ^{۱۲}. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 99 - 101.
- ^{۱۳}. سورة بقره، آیه 257.
- ^{۱۴}. موسوعة كشاف اصطلاحات الفنون، ص 1529.
- ^{۱۵}. الفتوحات المکیة، ج 2، ص 246.
- ^{۱۶}. همان، ص 249.
- ^{۱۷}. همان، ص 247.
- ^{۱۸}. همان.
- ^{۱۹}. همان.
- ^{۲۰}. سورة بقره، آیه 257.
- ^{۲۱}. همان، ص 250.
- ^{۲۲}. همان، ص 249.
- ^{۲۳}. شرح فصوص الحکم، ص 146 - 147.

- ^{۲۴}. رسائل قیصری به همراه رساله فی التوحید و النبوة و الولاية.
- ^{۲۵}. همان، ص 63.
- ^{۲۶}. شرح فصوص الحکم، ص 146 - 148.
- ^{۲۷}. التجلیات الالهیه همراه با کشف الغایات فی شرح ما اکتفت علیه التجلیات، ص 299 - 301؛ شرح منازل السائرین، ص 492 - 495.
- ^{۲۸}. رسائل قیصری، رساله فی التوحید و النبوة و الولاية، ص 26؛ شرح فصوص الحکم، ص 866 - 867.
- ^{۲۹}. الفتوحات المکیه، ج 2، ص 5.
- ^{۳۰}. همان، ج 2، ص 9.
- ^{۳۱}. همان، ج 4، ص 195.
- ^{۳۲}. شرح فصوص الحکم، ص 436 - 438.
- ^{۳۳}. فصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص (شرح فصوص الحکم محیی الدین)، ص 196 - 197.
- ^{۳۴}. شرح فصوص الحکم، ص 437.
- ^{۳۵}. سوره آل عمران، آیه 61.
- ^{۳۶}. کلمه «امام العالم» در نسخه قمشه ای در رسائل قیصری، صفحه 77 آمده، ولی در چاپ های دیگر فتوحات ابن وازه مشاهده نشده است.
- ^{۳۷}. الفتوحات المکیه، ج 1، ص 119.
- ^{۳۸}. رسائل قیصری، ص 77.
- ^{۳۹}. همان، ص 77؛ شرح فصوص الحکم، ص 453.
- ^{۴۰}. همان.
- ^{۴۱}. الاحتجاج، ج 1، ص 210.
- ^{۴۲}. شرح فصوص الحکم، ص 453.
- ^{۴۳}. سوره حدید، آیه 3.
- ^{۴۴}. شرح فصوص الحکم، ص 438.
- ^{۴۵}. همان، ص 438.
- ^{۴۶}. شرح فصوص الحکم ابن عربی، ص 57 - 58.
- ^{۴۷}. بحار الانوار، ج 16، ص 402؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج 1، ص 46.
- ^{۴۸}. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص 914.
- ^{۴۹}. الفتوحات المکیه، ج 2، ص 49.
- ^{۵۰}. همان.

- ^{۵۱}. در بعضی از نسخ چاپ سنگی تهران، «وهی الولاية الخاصة» ذکر شده و در نسخه شیخ محمدرضا «و هو الخاتم الولاية المطلقة» آمده است، مراد از ولایت خاصه، ولایت مختص به مقام ختمی مرتبت است که قهراً ولایت مطلقه محسوب می‌شود، لذا باطن نبوت مطلقه است. (رسائل قیصری، ص 80؛ شرح فصوص الحکم، ص 455)
- ^{۵۲}. همان.
- ^{۵۳}. همان؛ الفتوحات المکیة، ج 2، ص 49.
- ^{۵۴}. همان، ج 1، ص 185.
- ^{۵۵}. آقا محمدرضا قمشه‌ای در مسئله ولایت کلیه ذیل فص شیشمی می‌نویسد: «در فتوحات چاپ عصر ما واژه "المهدی" حذف و کلمه "فوق" هم به "دون" تحریف شده است: للولاية المحمدية بهذا الشرع المنزل علی قلب محمد ختم خاص هو المهدي و هو فی المرتبة فوق عیسی». (رسائل قیصری، ص 82)
- ^{۵۶}. الفتوحات المکیة، ج 3، ص 328.
- ^{۵۷}. همان‌گونه که خداوند، نبوت تشریح را به محمد ﷺ ختم فرموده، ولایت محمدیه را هم که از طریق وراثت محمدی حاصل می‌شود، به او ختم فرموده است. (الفتوحات المکیة، ج 2، ص 49)
- ^{۵۸}. رسائل قیصری، ص 84.
- ^{۵۹}. الفتوحات المکیة، ج 2، ص 50؛ تحقیق در مسئله ولایت کلیه، ص 84.
- ^{۶۰}. شرح فصوص الحکم، ص 459؛ تحقیق در مسئله ولایت کلیه، ص 85.
- ^{۶۱}. حاشیه شرح فصوص الحکم، ص 458؛ حاشیه رسائل قیصری، ص 84.
- ^{۶۲}. رسائل قیصری، ص 84.
- ^{۶۳}. شرح فصوص الحکم، ص 89 - 459؛ رسائل قیصری، ص 84 - 85.
- ^{۶۴}. همان، ص 85.
- ^{۶۵}. تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، ص 916.
- ^{۶۶}. فرق ولایت عامه با مطلقه در این است که «ولی» در ولایت عامه، خاتم بالوراثه نیست. خاتم بالوراثه حضرت علی علیه السلام و بعد از او اولاد معصومین علیهم السلام هستند و سایر انبیا و اولیا در اثر کسب معارف و حقایق می‌توانند به افق ولایت آنان نزدیک‌تر شوند. (مسافری غریب، ص 373)
- ^{۶۷}. المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح الفصوص، ج 1، ص 204.
- ^{۶۸}. سورة مائده، آیه 55.
- ^{۶۹}. تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص 344.
- ^{۷۰}. المقدمات من کتاب نص النصوص، ص 188.
- ^{۷۱}. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 123.
- ^{۷۲}. المقدمات من کتاب نص النصوص، ص 192.

- ^{۷۳}. همان، ص 210.
- ^{۷۴}. برای اطلاع از احادیثی با همین مضامین و کمی اختلاف، نک: تفسیر قمی، ج 1، ص 293.
- ^{۷۵}. المقدمات من کتاب نص التصوص، ص 172 و 211.
- ^{۷۶}. سورة مائده، آیه 54.
- ^{۷۷}. المقدمات من کتاب نص التصوص، ص 239.
- ^{۷۸}. فصوص الحکم، ص 50.
- ^{۷۹}. المقدمات من کتاب نص التصوص، ص 244.
- ^{۸۰}. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، ص 119.
- ^{۸۱}. الفتوحات المکیة، ج 1، ص 9.
- ^{۸۲}. سورة مائده، آیه 3.
- ^{۸۳}. المقدمات من کتاب نص التصوص، ص 250.
- ^{۸۴}. رسائل قیصری، ص 72؛ الفتوحات المکیة، ج 1، ص 119.
- ^{۸۵}. سورة نساء، آیه 171.
- ^{۸۶}. رسائل قیصری، ص 73.
- ^{۸۷}. همان، ص 73 - 74.
- ^{۸۸}. استاد آشتیانی درباره مقام ولایت عامه که از آن حضرت عیسی علیه السلام است، می نویسد: «ما از باب مماشات با خصم، عیسی علیه السلام را صاحب ولایت عامه می دانیم، در حالی که عیسی علیه السلام از این جهان رحلت نموده و به جهان دیگر پیوسته است: ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ و عروج عیسی علیه السلام به آسمان دلیل قاطع است بر این که دوره نبوت و ولایت او تمام شده. واژه «توفی» عبارت از موت است و عروج به آسمان نیز بر موت آن حضرت دلالت دارد، چه آن که مراد از "السماء"، سماوات برزخی است که بدون موت تحقق نمی یابد. جان کلام همین است که اگر دلیل نقلی به ظهور عیسی در آخرالزمان موجود باشد، مراد از ظهور، قطعاً ظهور در ایام رجعت است که ظهور مثالی است. (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص 916)
- ^{۸۹}. ولایت او، ولایت در امت محمد است، نه در عترت؛ چون ممکن است ولی ای به این وصف موجود باشد، ولی از خاندان اهل بیت عترت نباشد.
- ^{۹۰}. اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن، ص 342.
- ^{۹۱}. همان، ص 342.
- ^{۹۲}. احادیثی با همین مضامین: الکافی، ج 1، ص 338؛ بحار الأنوار، ج 1، ص 244 - 245.
- ^{۹۳}. سورة بقره، آیه 124.
- ^{۹۴}. دلیلش این است که خلافت خلیفه اول نه از جانب خداوند بود و نه از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.
- ^{۹۵}. شرح منازل السائرین به انضمام اصطلاحات و فکوک و نصوص، ص 288.

⁹⁶. ختم ولایت در اندیشه ابن عربی، ص 111.

⁹⁷. ابن عربی در تفسیر «هباء» بر آن است که هباء به منزله گچی است که معمار برای نقشه ساختمان طرح می کند، و فلاسفه اسم آن را «هیولای کل» گذاشته اند و به گونه ای است که همه جهان هستی در آن بالقوه موجود است. نزدیک ترین موجود به هباء، حقیقت محمدیه است که عقل نام گرفت. از این رو، وجود حضرت محمد ﷺ از انوار الهی و از هباء که حقیقت کلیه است، بوده و نزدیک ترین مردم به او، امام علی علیه السلام است. بنابراین، تکون و پیدایش هر حقیقتی از حقایق عالم به وسیله گوهر هباء است. وی تصریح می کند: سید کائنات از نور الهی از آن هباء حقیقت کلیه است و در هباء است که عین ثابت آن سرور پدید آمده و عین عالم از تجلی او بر هباء موجود شده و نزدیک ترین مردان به او علی بن ابی طالب و اسرار انبیا است. (نک: الفتوحات المکیه، ج 1، ص 121 - 118)

⁹⁸. فیض، تجلی الهی در هستی و بر دو نوع است: فیض اقدس و مقدس. فیض اقدس یعنی تجلی حق به حسب اولیت ذات و باطنیت اوست که همواره به واسطه فیض مقدس که تجلی به حسب ظاهریت و آخریت حق و قابلیت اعیان است، به اعیان و اسماء واصل شود. به تعبیر دیگر، فیض اقدس، فیضی است که به ماهیات و اعیان ثابت می رسد و باعث بروز مقتضیات و استعدادات آن می شود. فیض مقدس، مترتب بر فیض اقدس است؛ زیرا به واسطه فیض اقدس، اعیان ثابت و استعدادهای اصلی آن ها در عالم علم تحصیل می یابند. از فیض مقدس، به نفس رحمانی و وجود منبسط هم تعبیر شده است. بالجمله مرتبه تجلیات اسماء که موجب ظهور و بروز مقتضیات اعیان در خارج است، فیض نامیده اند. به عبارت دیگر، فیض مقدس عبارت از تجلی وجودی است که موجب ظهور «ما تقتضیه تلک الاستعدادات» در خارج می شود و منزّه از شوائب کثرت اسمائی است. (کشاف اصطلاحات فنون...، ص 127 - 128؛ برای اطلاع بیشتر، نک: مرصاد العباد، ص 359؛ رساله نقد النقود ضمیمه جامع الاسرار، ص 682 - 684)

⁹⁹. ختم ولایت در اندیشه ابن عربی، ص 114 - 115.

¹⁰⁰. سوره بقره، آیه 257.

¹⁰¹. الکافی، ج 1، ص 38.

¹⁰². الفتوحات المکیه، ج 1، ص 89 - 319؛ فصوص الحکم، تعلیقات ابو العلاء عقیفی، ص 63.